



نیلکھنڈ

بیوی بانی
فاسی، انگلیسی

نیلکھنڈ THE ROSEBUD

سپری اسکوپ

SUPERSCOPE

داستان



سازمان فرهنگی و انتشاراتی ۴۸ استان منتشر میکند:

غنجه گل سرخ

زیبای خفته

مولف، سازنده اشعار و تنظیم هو زیک متن: علیرضا آلبانی
بنیانگذار انتشار مجموعه استان های تاطق سوپر اسلوب در ایران

زیرنظر شورای نویسنگان

هزینه هوزیر کمال با هدف کاری گروهی از هنرمندان پرجسته ایران



امور گرافیک ۴۸ استان، حسین رحیم خانی

در انتشارات ۴۸ استان ثارثه ۳۶۵۵۵

ALL RIGHT RESERVED BY 48 CO. Ltd.



یکی بود و یکی نبود، در زمان قدیم حاکم حوانی با همسر زیباییش زندگی میکرد، آندو یکدیگر را خیلی دوست داشتند ولی متاسفانه هیچگاه بجهدار نمیشدند، خیلی دلتنگ بودند و رنج میبردند چون آرزو داشتند بجههای از خودشان داشته باشند.

Once upon a time, there lived a young, handsome King and his beautiful Queen. They loved each other very much, but they had no children. They were heart-broken about this, because they wanted a child of their own so much.



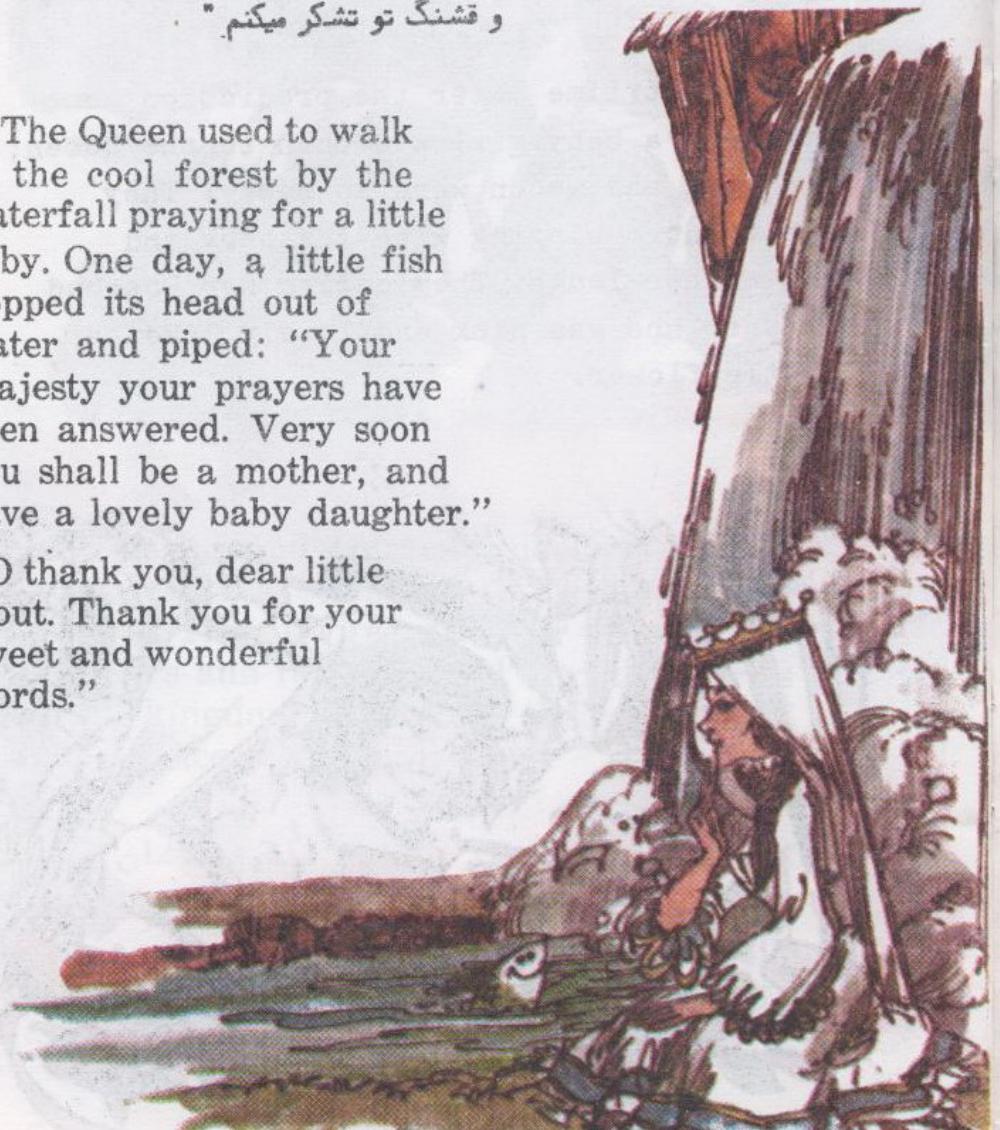


همسر حاکم هر روز در جنگل کنار آبشار قدیم میزد و آرزوی بچه‌ای داشت، روزی یک ماهی کوچولو سرش را از آب بیرون آورد و به او گفت:

"بانوی زیبا... مژده... دعای تو مستجاب شد تسو
بزودی مادر خواهی شد و یک دختر کوچولو و زیبا بدنیا
خواهی آورد"
"اوه مشکرم... قزل آلای کوچک عزیز، از سخنان شیرین
و قشنگ تو تشکر میکنم"

The Queen used to walk in the cool forest by the waterfall praying for a little baby. One day, a little fish popped its head out of water and piped: "Your Majesty your prayers have been answered. Very soon you shall be a mother, and have a lovely baby daughter."

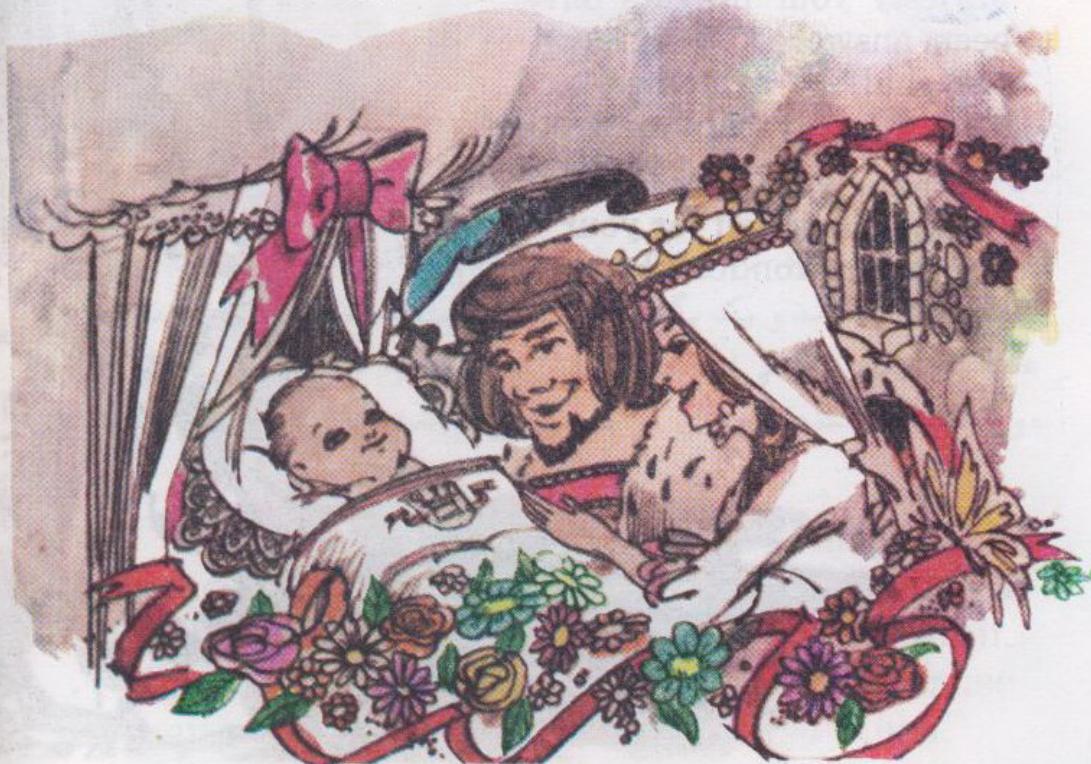
"O thank you, dear little trout. Thank you for your sweet and wonderful words."



پس از مدت کوتاهی، پیش بینی ماهی به حقیقت پیوست و عاقبت همسر حاکم صاحب دختری شد، حاکم و همسرش از خوشحالی در پیوست خود نمی گنجیدند و بسیار خوشحال بودند که صاحب فرزندی شده اند.

اسم بچه را "غنجه" گل سرخ" گذاشتند جون این بچه مثال گل سرخ خوشرنگ و دوست داشتنی بود آنها ساعتها با او بازی می کردند و او را می خنداندند.

A short time later the prediction came true and a baby girl was born to the Queen; the King and Queen were so happy! They spent hours playing with the baby and making her laugh. They called her Rosebud because she was pink and lovely like a little flower.





The King and Queen decided to hold a great feast to celebrate the birth of the princess. They invited all their friends and neighbors and relatives and also the fairies of the kingdom to bestow their blessings upon Princess Rosebud.

حاکم و همسرش تصمیم گرفتند به مبارکی تولد فرزندشان، مهمانی با شکوهی برپا کنند و تولد او را جشن گیرند، همه دوستان همسایگان و بستگان خود را به جشن دعوت نمودند و همچنین به شکرانه تولدش از پریان آن سرزین تقاضا کردند که در این میهمانی شرکت کنند.





در سرزمین حاکم سیزده پری زندگی می‌کردند که این پریان عادت داشتند فقط در ظرفهای طلا غذا بخورند ولی چون حاکم تنها دوازده ظرف ملا ملا داشت مجبور شد یکی از پریان بنام "هپ زیبا" را در این جشن دعوت نکند.

جشن با شکوه هر چه بیشتر برگزار شد، دیوارهای قصر قدیمی حاکم از نوای موسیقی و شور و نشاط میهمانان به وجود آمده بود. هزاران نفر در سالنی که با پرچمها و میزهای تزئین شده رنگارنگ آراسته شده بود گرد هم آمده بودند، پریانی که به جشن دعوت شده بودند هر یک به ترتیب از جای خود بلند شدند و دعای خود را به "غنجه" گل سرخ هدیه کردند.

Now it was the custom for fairies to eat only from golden dishes: there were 13 fairies in the kingdom but only 12 golden dishes. One fairy, named Hepzibah, was not invited.

At the great feast, the walls of the ancient castle rang with merriment, music and rejoicing. Thousands of people filled the banquet hall which was alive with colourful banners and table decorations. Then the fairies arose, and, one by one, gave Princess Rosebud their blessing.



من پری با وفايم، مظهر عشق و صفايم
 راستگوئی صدق جوئی، عهد و ايمان توبا من
 من پری مهربانم، نفرگو و خوش زبانم
 رأفت و مهر و محبت، الفت و انس توبا من
 من پری عقل و هوشم، بند استادان بگوشم
 ذهن سرشار و تعقل، منطق و هوش توبا من
 من پری عالم هستم، هم حکیم و قادر هستم
 در ره کسب فضیلت، بینش و فضل توبا من
 من پری عفت من، برترین است حکمت من
 عصمت و عفت نجابت، حجب و پاکی تو از من
 من پری خوبی هستم، مظهر خوشروئی هستم
 در ره خدمت به همنوع، نیکی و خیر تو از من
 من پری عدل و دادم، ذات حق در جسمو جانم
 در عدالت در قضاوت، عدل و انصاف توبا من
 من پری تند رستی، خالی از هر ضعف و سستی
 جسم و جان و تن مسلامت، روح شادان توبا من
 من پری زیبای مهرو، خوشگل و ممتاز و خوشرو
 خوب روئی و وجاهت، جلوه و زیبائی از من
 من پری عابد هستم، بس منزه زاهمد هستم
 در عمل پرهیزکاری، زهد و تقوای توبا من
 من پری با سخاوت، شهراه باشم در اصالت
 در مروت نیک مردی، عزت نفس توبا من
 و باين ترتیب يازده پری دعای خود را گفتند ...

“To you, my child, I give beauty.”

“To you, my child, I give happiness.”

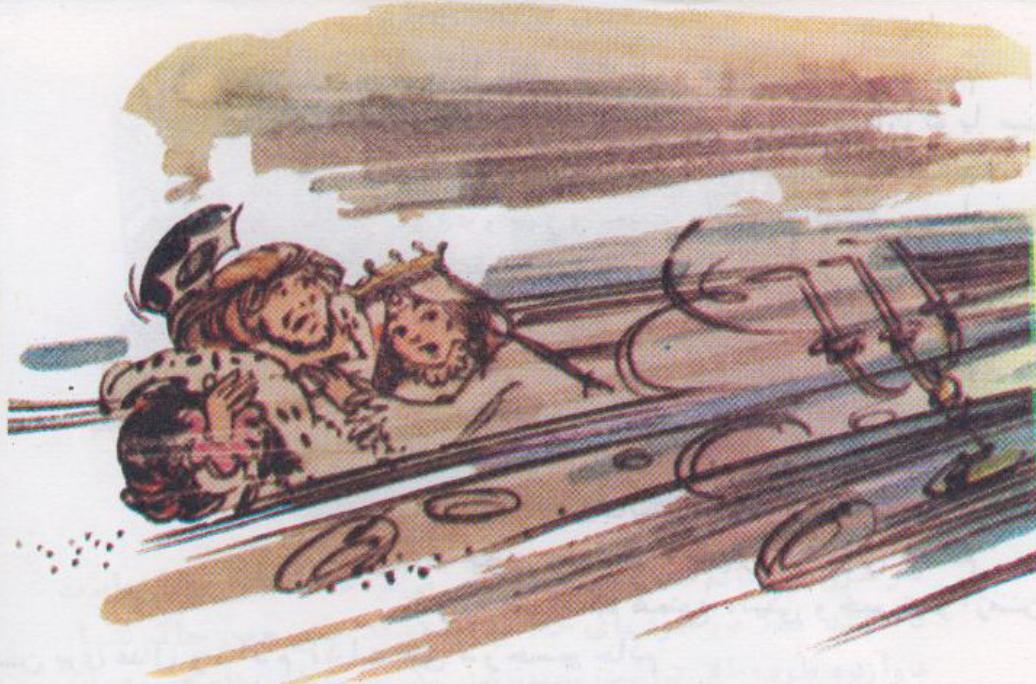
“To you, my child, I give health.”

“To you, my child, I give wisdom.”

“To you, my child, I give love.”

And so it went on, until

11 fairies had spoken.



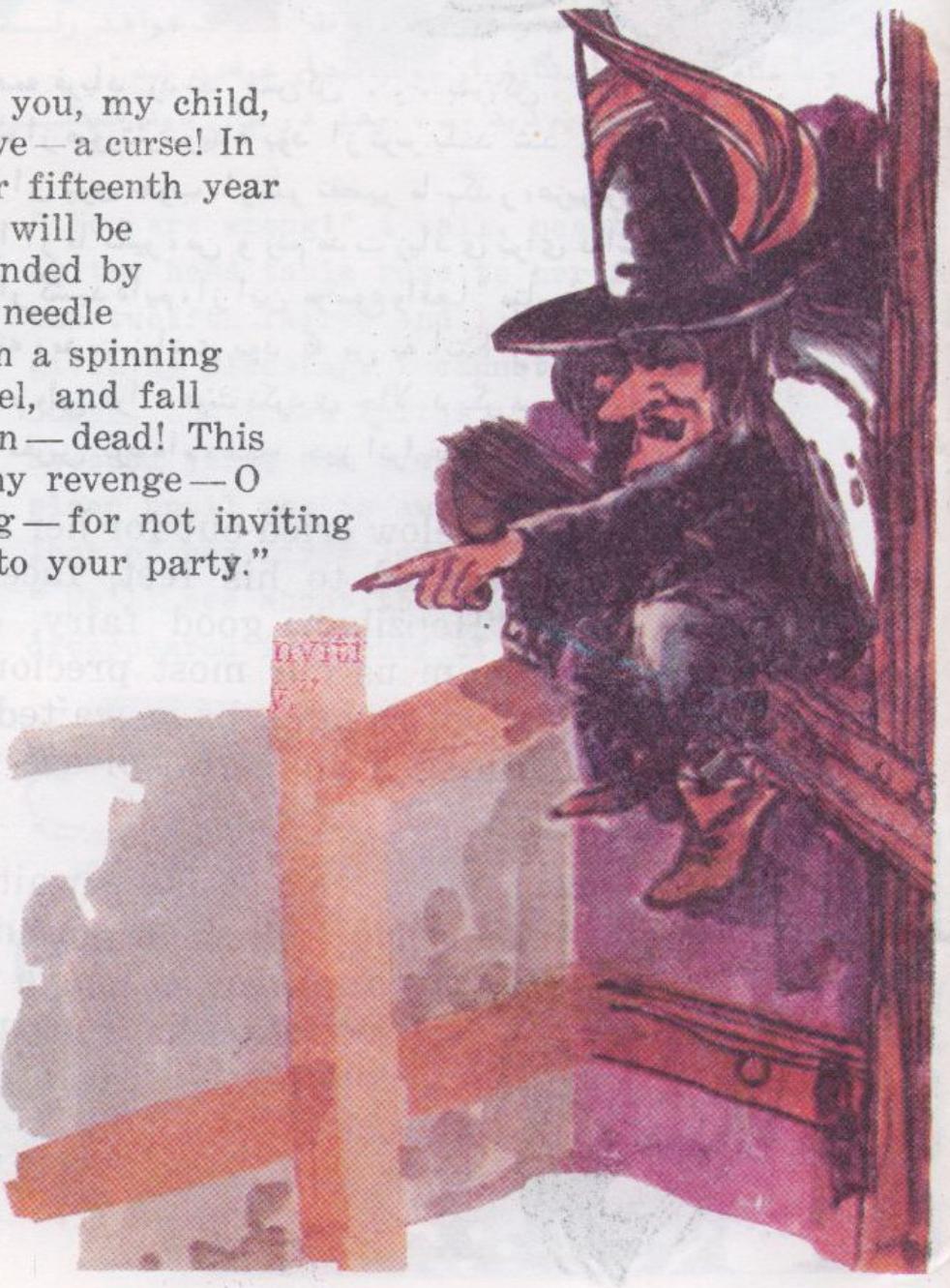
قبل از آنکه پری دوازدهم از جای خود بلند شود و دعای خود را بگوید ناگهان باد بسیار سرد و تندی داخل سالن وزیدن گرفت و خیلی از شمعها را خاموش کرد آنگاه هانین خنده‌های وحشتناک و شیطانی سالن را فرا گرفت، همه همینکه سرها یشان را بلند کردند و پری سیزدهمی را که به جشن دعوت نشده بود، دیدند به خود لرزیدند، او که لباس مشکی بلندی پوشیده بود روی داریستی نزدیک به سقف نشسته بود، انگشت دراز و استخوانیش را به طرف "غنجه" گل سرخ" دراز کرد و گفت:

Just before the twelfth fairy could stand up, a freezing wind whooshed through the room, blowing out many candles. The great hall echoed with the eackle of evil laughter. Every person trembled when they all looked up and saw Hepzibah, the uninvited thirteenth fairy. She was dressed in long black robes, seated on a rafter at the very top of the high ceiling. She pointed a long, bony finger at Princess Rosebud's cradle...



”فرزندم به تو لعنت میفرستم، تو در پانزده سالگی بر اثر فرو رفتن سوزن جرخ رسندگی در انگشتانت، زخمی خواهی شد و بزرگین میافتی و خواهی مرد... ای حاکم... این انتقام من است جون تو مرا به این میهمانی دعوت نکردی.“

”To you, my child,
I give—a curse! In
your fifteenth year
you will be
wounded by
the needle
from a spinning
wheel, and fall
down—dead! This
is my revenge—O
King—for not inviting
me to your party.”

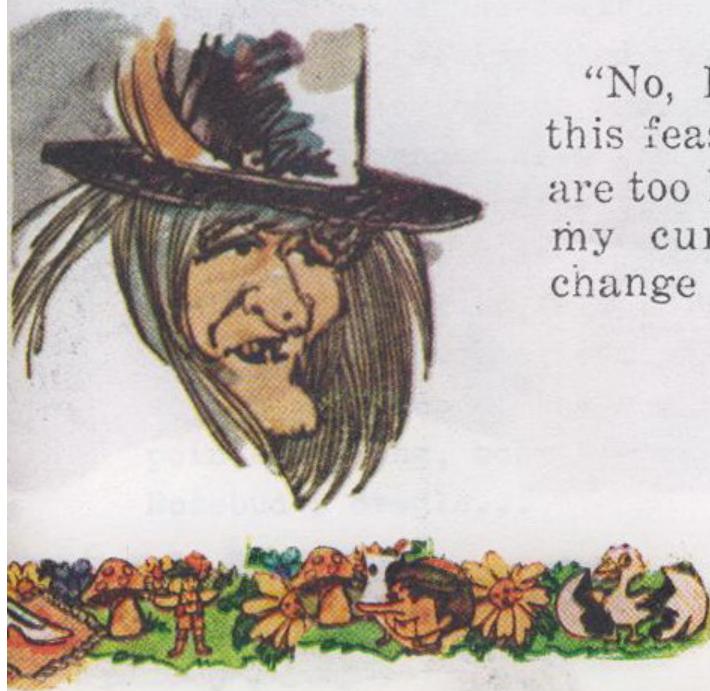




میه‌مانان همه فریاد زدند "بس کن . . . بس کن . . . ای سرور . ." حاکم که رنگ از صورتش پریده بود از ترس بلند شد و گفت : "هپ زیبا" ای پری خوب، از سر تقصیر ما بگذر، عزیزترین دارایی زندگی ما را از ما نگیر، من و زنم مدت زیادی برای داشتن این فرزند انتظار کشیده‌ایم، از این موضوع واقعاً متأسفم، منو ببخش " نه غیر ممکنه، مدت زیادی بود که من به انتظار این میه‌مانی نشسته بودم ولی مرا دعوت نکردی حالا دیگر دیر شده، من فرزندت را نفرین کرده‌ام، هیچ چیز آنرا عوض نخواهد کرد "

The people below cried out for her to stop. The King jumped to his feet, face white with fear. "Hepzibah, good fairy, do not take away from us our most precious possession. My wife and I have waited for a child for so long. I am sorry, please forgive

"No, I have waited for this feast for so long. You are too late. I have uttered my curse. Nothing can change it."





در همین لحظه زن زیبای قد بلندی از پشت میز انتهای سالن بلند شد و گفت "اشتباه میکنی پری شرور... من پری دوازدهم هستم و هنوز دعای خیر خود را نگفته‌ام البته من نمی‌توانم نفرین تو را باطل کنم ولی لااقل میتوانم کمی اثرش را تغییر دهم... غنمه" گل سرخ هرگز نخواهد مرد، او فقا بخواب خواهد رفت و با نگاه اولین خواستگارش از خواب بیدار خواهد شد "بسیار خوب، خواهیم دید..." بعد در میان دود غلیظی ناپدید شد.

" You are wrong!" A tall, beautiful lady at the head table rose to her feet."Iam the twelfth fairy, and I have not yet given my blessing. I cannot undo your curse, but I can soften it.Princess Rosebud shall not die; she shall merely sleep until she is awakened by the first look of her first love."

" We'll see about that!" and Hepzibah disappeared in a puff of smoke.



در سالن غوغایی بیا شد ، حاکم بلا فاصله دستور داد تمام
چرخهای ریسندگی را که در آن سرزمین وجود داشت جمع آوری
نمایند و فوراً "بسوزانند .

The banquet was thrown into an uproar.
The King commanded every spinning wheel
in the kingdom to be burned at once.



بیرون سالن شب بود و میهمانان با
 چراغهای دستی از سالن بیرون ریختند و با همان چراغها راهی
 کوچه ها و خیابانها شدند و در سیاهی شب مثال کرم شب تاب،
 سوسو میزدند و در تمام شب به جستجو پرداختند عاقبت تمام
 حرخهای ریسندگی را در داخل حیاً قصر جمع نمودند و آنها را
 یکباره به آتش کشیدند و سوزاندند با اوریکه شعله های این آتش
 بزرگ تا سرحد مناره ها میرسید .

Outside, it was night. The guests poured from the banquet hall bearing torches. They searched the entire kingdom, their torches zig-zagging back and forth on the roads and alleys like giant fireflies. They seized all the spinning wheels and dragged them to the courtyard of the castle. There they burned them in a huge bonfire that reached the very top turrets.





سالها گذشت عاقبت غنجه؛ گل سرخ دختر جوان و زیبائی شد تمام
دعاهای پریان به حقیقت پیوست، او دختری تند رست، زیما و
عاقل بود با قلبی پاک و مطواز عشق خدمت به دیگران بخصوص
خدمت به مردم و اهانت از امر والدین، بدر و مادر غنجه؛ گل هم
مهر و محبت خود را بید ریخ نشارش میکردند.

عاقبت سالگرد پانزده‌مین سال تولد غنجه؛ گل سرخ فرا رسید
مادرش برای او میهمانی مفصلی ترتیب داد و همه دوستان او را
به جشن تولدش دعوت نمود.

Many long years went by, and Princess Rosebud grew into a lovely young lady. All the fairies' blessings came true. She had health, and beauty, and wisdom, and her heart poured out love for everyone, especially her parents. And they returned her love, showering her with affection.

Then came the day of her fifteenth birthday. Her mother gave a party and invited her friends.





"غنجه" گل سرخ، تولد را تبریک می‌گم "

"مشکرم"

"سالروز تولدت هارک"

"معنوونیم"

"بچه‌ها به افتخار غنجه" گل سرخ همه مون دسته‌امون را
پشم بدیم و دور میز بچرخیم .
باشه، هورا، هورا

"بچه‌ها گوش کنید من میخوام از غنجه" گل سرخ خواهش کنم
که یکی از اون آوازهای شنگشو برامون بخونه اگه موافقین به
افتخارش دست بزنید . . . هورا، هورا

"دستان خوبم از اینکه به من لطف دارین از همه تون مشکرم
امیدوارم باعث ناراحتیتون نشم، من حالا متأسفانه اون شادی
که باید داشته باشم ندارم "

"چرا مگه چی شده"

" happy birthday Rosbud "

" thank you "

" happy birthday "

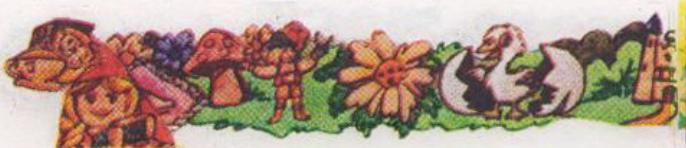
" thanks a lot "

" childern, let us dance round the
table hand in hand for the happiness
of Rosbud "

" allright horay,horay . . . "

" Listen! children, I want to ask
Rosbud to sing for us one of her
beautiful songs, if you agree clap
your hands, horay, horay... "

" Dear friends you are all so kind
to me and I want to thank you all
I hope, I won't ruin your happiness
but unfortunately I am not as happy
as I'm expeeted to "
why! "



"برای اینکه سایر بچه های خوب شهرمون از شرکت در میهمانی
ما محروم هستند و من خیلی دلم میخواست او نا هم اینجا
بودند و در شادی ما شرکت نمیکردند اجازه بدید شعری که
برای او نا گفتم برآتون بخونم "

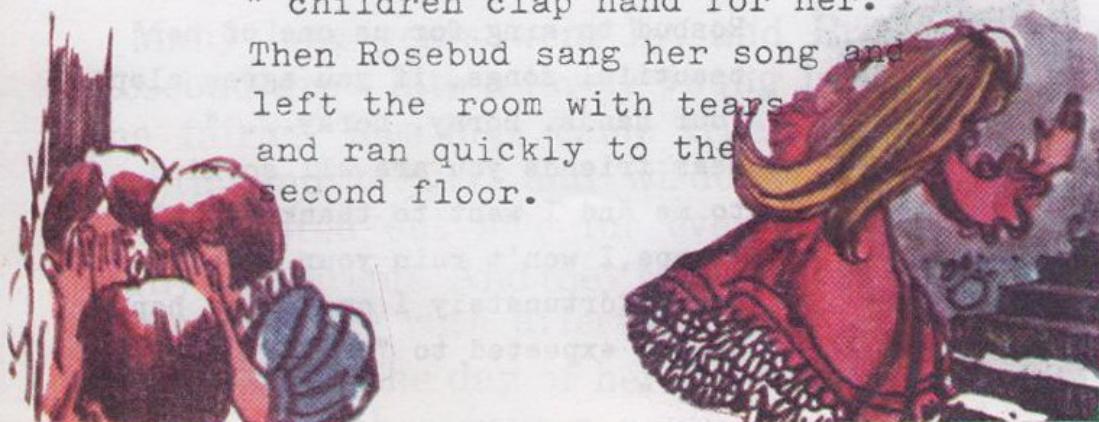
"بچه ها به افتخارش دست بزنید "

دستان مهربانم ، نازنینان حوانم
 بشنوید از من سخنها ، قصه از محرومیت ها
 ای که بستر نرم دارین ، خانه های گرم دارین
 زندگیتون پر ز نعمت ، خالی از اندوه و حسرت
 غافل از مردم نباشد دوستدار خلق باشید
 دست محرومان بگیرید ، درغم آنان نشینید
 مهربان مانید با هم ، خوبتر باشید با هم
 دستگیرید از ضعیفان ، مهربانی با غریبان
 این مهین اندیشه باشد ، بهترین پیشه باشد

" because most of the good children
 in our city could n't take part in
 our feast and hoped very much that
 we could share our happiness with
 them. So I am going to sing a song
 that I made for them .

" children clap hand for her. "

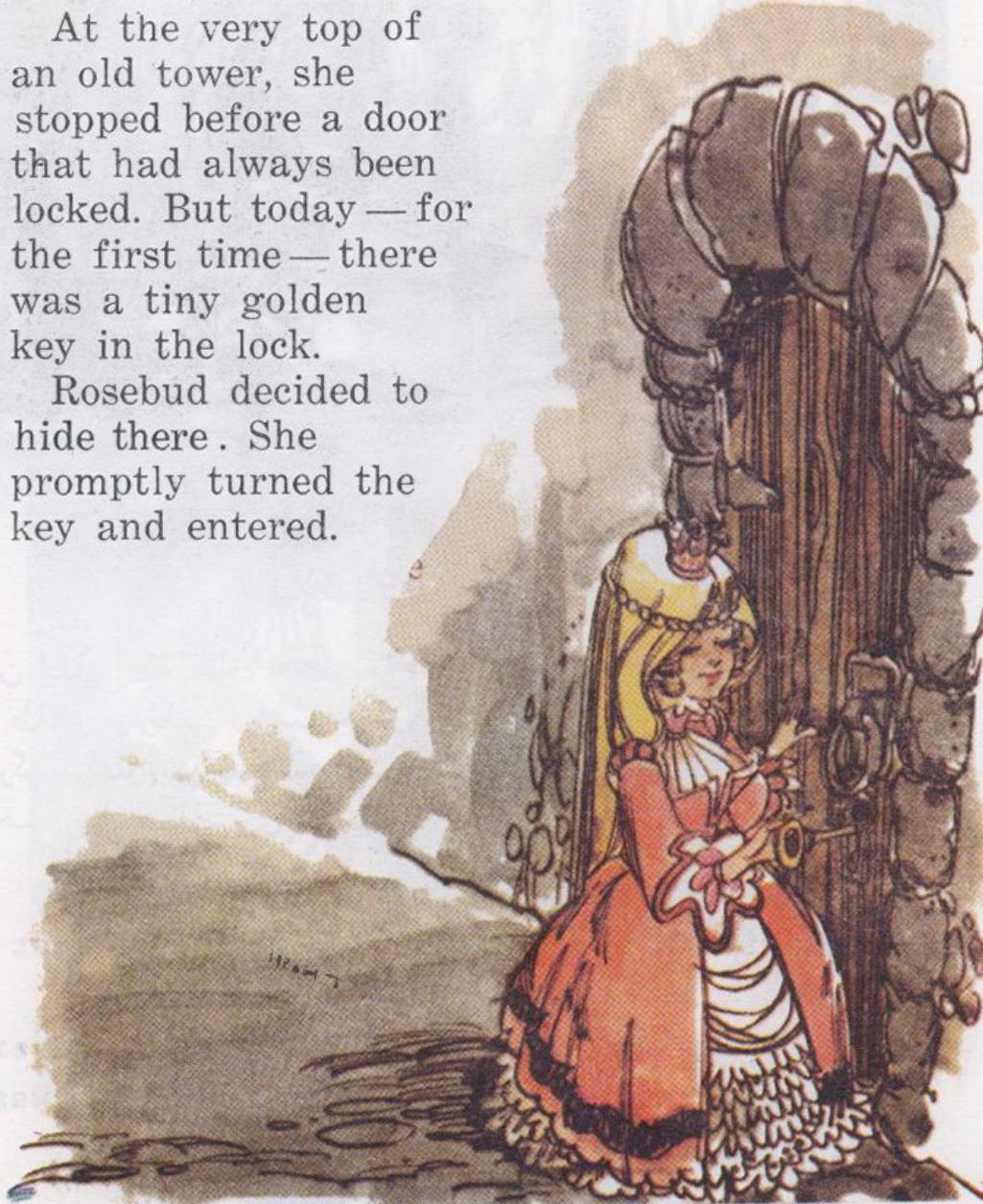
Then Rosebud sang her song and
 left the room with tears
 and ran quickly to the
 second floor.



غنجه، گل سرخ، در یaque، بالای برج قدیمی مقابل دری ایستاد که همیشه قفل بود ولی برای اولین بار مشاهده کرد که یک کلید طلائی در سوراخ قفل است، غنجه گل تصمیم گرفت داخل اطاق شود فوراً در را باز کرد و وارد اطاق شد.

At the very top of an old tower, she stopped before a door that had always been locked. But today — for the first time — there was a tiny golden key in the lock.

Rosebud decided to hide there. She promptly turned the key and entered.





این اطاق یک اطاق نشیمن راحت با آتشی دلحسب بود ، پیرزنی
که ظاهر مهربانی داشت درخ ریسندگی بزرگی را که غنچه گل
هرگز در عمر شنیده بود میحرخاند ، او نمی دانست که این زن
"هپ زیبا" همان پری شرور است .

Inside, she saw a comfortable living room with a cheerful fir blazing; and what looked like a kindly old lady, turning a huge spinning wheel which Rosebud had never seen before. She did not know that this was Hepzibah the evil fairy.



سلام خانم ممکنه خواهش کنم بگید چکار میکنید ؟
”نخ می ریسم فرزند م ”
”ریسیدن چیه ؟ ”
”بیابتون شان بد م ”

“Hello! What is that you're doing?”

“I am spinning, my child.”

“What is spinning?”

“Come here and I will show you.”



پیر زن دستهایش را روی شانه های او گذاشت، همین که
غنجه گل انگستان دراز استخوانی بیرون را روی شانه های
خود دید بوحشت افتاد.

Rosebud let the old lady put her arm around her. When she saw the long bony fingers on her shoulder, she was frightened.





”فرزند م با رسندگی پارچه می بافند سوزن را نگاه کن که چگونه
بالا و پائین و پائین و بالا میرود ، درست مثل ماهی قرمزی
که در آب حوض بالا و پائین میپردازد ، فکر میکنی بتونی ماهی رو
بگیری ؟ امتحان کن ”

غنجه گل دستش را دراز کرد و سوزن را قایید، نوک سوزن در
انگشتش فرو رفت و قطره خونی در انگشتش ظاهر شد و غنجه گل
بید رنگ بر زمین افتاد .

“Spinning is making cloth. Watch the needle go up and down, up and down — just like a goldfish darting through a pond. Do you think you could catch the fish? Try it!”

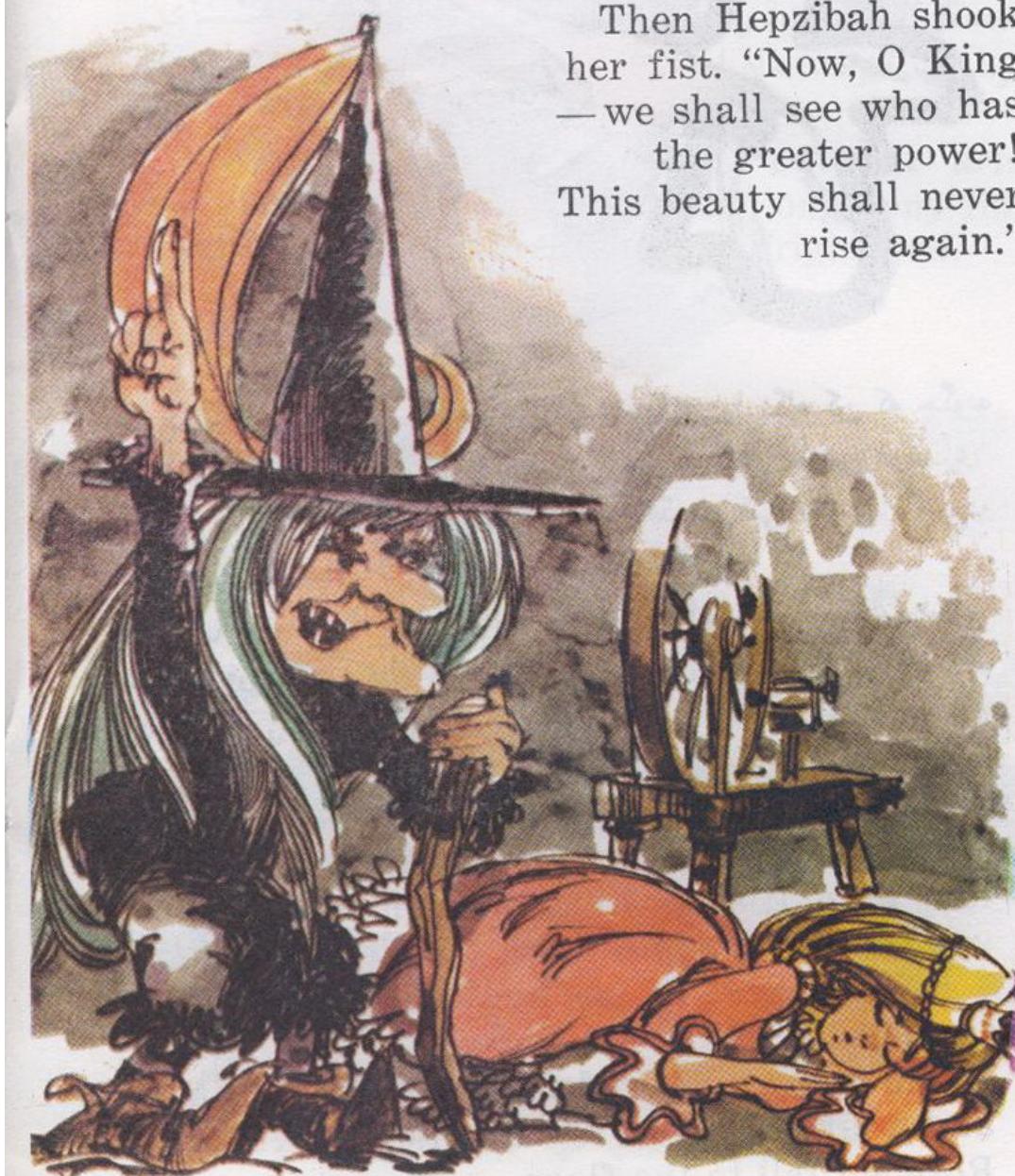
Rosebud reached out her hand and plucked the needle.

The end of it pricked her dainty finger, and a large drop of blood appeared. At once Rosebud fell to the floor.



"هپ زیبا" مشت خود را به علامت پیروزی تکان داد و گفت :
"هه هه هه ای حاکم حالا خواهیم دید که کدامیک از ما قدرت
بیشتری دارد ، این دختر زیبا دیگر هرگز بلند نخواهد شد "

Then Hepzibah shook her fist. "Now, O King — we shall see who has the greater power! This beauty shall never rise again."





ولی غنچه، گل نمرده بود او هماناً ور که پری خوب قول داده بود
بخواب عمیقی فرو رفت، حاکم و همسرش و تمام بستگان آنان نیز
بخواب رفته‌اند، اسبها در اصطبلها یا شان و لک لک‌ها در حالیکه
سرهای خود را زیر بالهایشان قرار داده بودند نیز بخواب
رفته‌اند، مگسها هم روی دیوارها بخواب فرو رفته بودند.

Mais Rosette n'était pas morte. Elle dormait seulement d'un profond sommeil, comme la bonne fée l'avait promis. Et le roi et la reine et toute la cour s'endormirent aussi. Les chevaux dormaient dans les écuries; les cigognes dormaient, la tête sous l'aile; et les mouches dormaient sur les murs.

این وضع "هپ زیبا" پری شرور را خشمگین کرد حون او نمی خواست سایرین هم بخواب بروند بلکه او انتظار داشت که انها برای

از دست دادن غنجه، گل سرخ، عزاداری بکنند.

"هپ زیبا" پری شرور برای اینکه انتقام گرفته باشد، اما راف قصر را با حصاری از خارهای تیز محصور کرد. هر سال خارها بلند تر و تنومد می شدند تا اینکه عاقبت خارها تمام قصر را یوشاند با وریکه حتی یک آجر یا دود کش هم از قصر پیدا نبود.

All this made Hepzibah furious; she did not want the others to sleep. She wanted them to miss Rosebud and to grieve for her. For revenge, she encircled the castle with a large hedge bristling with sharp thorns! Every year the thorns grew higher and higher, thicker and thicker, till at last the entire castle was hidden, and not a single brick or chimney could be seen.



بیس از سالیان دراز، ماحرای قصر و زیبای خفته از خاکاره ها
 فراموش شد تا اینکه امیرزاده^۱ حوانی که در سرزمین دوردستی
 زندگی میکرد این داستان را شنید و تصمیم گرفت که هر آنور
 شده غنمه^۲ گل سرخ را پیدا نماید. دوازده پری خوب تصمیم
 گرفتند بیه این حوان کمک کنند از این حیث پری شرور بد حنس
 را گول زندند و او را به قسمت دیگری از قلمرو حکومت حاکم
 پرسپتاد بند.

After many, many long years, the castle
 and Sleeping Beauty were forgotten. But
 then young Prince Charles, in a lad far
 away, heard the story and decided to look
 for Princess Rosebud.

The 12 good fairies decided to help the
 Prince. They enticed the evil Hepzibah
 into another part of the kingdom.



امیرزاده به محدوده^۱ قصر رسید ابتدا شمشیرش را کشید و خارها را از سرراخ خود قداع کرد و کنار زد تا به در ورودی اصلی قصر رسید و متوجه شد که همه^۲ ساکنان قصر در خواب هستند. امیرزاده بارف برخی که غنجه^۳ گل سرخ در آندا افتاده بسود رفت.

Prince Charles arrived at the castle, drew his sword and cut away the thorns. He reached the main castle gate, and found everybody sleeping. The Prince came to the tower where Princess Rosebud lay.

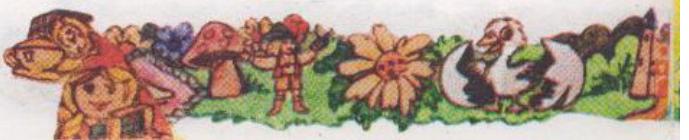




قلیش مالا مال از محبت بود و نمی توانست در مقابل احساساتش مقاومت کند

" اوه زیبای آسمانی ای دختر رئوف و مهریان جه خوشبخت بودم اگر دختری به این زیبائی و با این همه حسن هم سرم بود ولی حیف که تو در خواب ابدی فرو رفته ای ."

His heart was so filled with love that he could not resist his emotions. "oh, Divine Beauty, were it only my good fortune to have as my very own so beautiful a princess, but alas - you slumber in your eternal sleep ."



همین که امیرزاده خم شد و پیشانی غنجه " گل سرخ را بوسید پری شرور که مراجعت کرده و از پنحره، مناره های بلند، این صحنه را نظاره میکرد سعی نمود که مانع شود ولی پایش از زوی سنگ لیز خورد و با سر به روی توده، خارها افتاد و جادو و افسون " هپ زیبا " باطل شد . غنجه " گل سرخ چشمهاش را باز کرد و امیرزاده " جوان را دید . حاکم و همسرش و سایر ساکنین قصر همگی زندگی دوباره یافتند مثل اینکه هرگز اتفاقی نیافتداده است .

As Prince Charles bent down and kissed the Princess on for head, Hepzibah , who had returned and was watching through a high turret window , tried to stop him.

But she slipped on the smooth stones and tumbled headlong into the tangle of thorns.

Hepzibah's spell was broken! Rosebud opened her eyes and saw Prince Charles. The King and Queen and the court came to life as if nothing had happened.





همه حا غرق در شور و نشاط شد ، بوته های رشت خار به گیاهان زیبا و گلهای خوشرنگ مبدل شد و امارات قصر دوباره به باغ محلل بهاری تبدیل گردید . چندی بعد امیرزاده جوان و دوشیزه غنچه گل سرخ با هم ازدواج کردند و زندگی خوشی را گذراندند .

There was happiness everywhere!

The ugly hedges of thorns were changed into beautiful plants blooming with rich flowers and the castle again became a glorious spring garden.

Later, Prince Charles and Princess Rosebud were married and they lived happily ever after.



اصطلاحات

useful Idioms and Sentences

۱ - آتش را دامن زدن

To feed the flames.

Don't feed the flames, when some misunderstanding happens between two persons.

هنگامیکه بین دونفر سوء تفاهمی اتفاق میافتد آتش را دامن نزنید.

It is hit or miss

۲ - میشود یا نمیشود

Don't hesitate, it is hit or miss.

تردید نکنید، یا میشود یا نمیشود.

By sight

۳ - قیافتاً

I know him only by sight.

من فقط قیافتاً" او را می شناسم.

On purpose

۴ - عمدًاً

It was no accident, she broke the dish on purpose.

تصادفی نبود او بشقاب را عمدًا" شکست.

To find fault with

۵ - انتقاد کردن از - عیبجویی کردن از

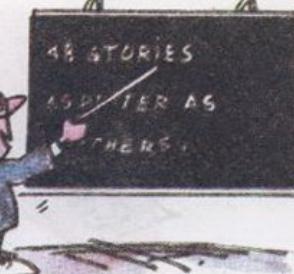
It is very easy to find fault with the work of others.

انتقاد از کار دیگران بسیار آسان است.



GRAMMAR

تدریس لرادر



ضمیر pronoun

قسمت سوم :

"ادامه بحث شماره گذشته"

در شماره گذشته ضمیر را تعریف کردیم و یک طبقه از ضمایر یعنی (ضمایر شخصی) را شرح دادیم در این شماره به تعریف بقیه ضمایر میپردازیم :

Impersonal Pronouns

ضمایر غیرشخصی

هنگامی که ضمیر دلالت بر شیئی معینی نکند، ضمیر غیرشخصی نامیده میشود مانند:

فوراً "تاریک شد.

در این حمله *it*؛ ضمیر غیرشخصی نامیده میشود زیرا به شیئی معین دلالت نمیکند (علوم نیست که چه چیزی تاریک شد).

Definite pronouns

ضمایر معین

ضمایر معین ضمایری هستند که به افراد و اشیاء معین و مشخصی دلالت و یا اشاره نمایند. ضمایر معین ضمایر اشاره نیز نامیده میشوند و عبارتند از:

آنها	،	آن	،	اینها	^۵	،	این
This		These		That			Those

Indefinite Pronouns

ضمایر نامعین

ضمایری هستند که فاعل یا مفعول خود را بطورکلی نامعلوم شرح میدهند تعداد این ضمایر به بیش از ۴۰ میرسد که مهمترین آنها در حالت مفرد عبارتند از:

one, anyone, someone, noone, anything

بقیه ضمایر یعنی، ضمایر موصولی، ضمایر دوچاری و ضمایر سئوالی در شماره

آینده.

بادلیری سات

پوشش مردان

men clothing

socks	جوراب ساقه کوتاه	hat	کلاه
shoes	کفش	felt-hat	کلاه نمدی
boots	پوتین	cap	شب کلاه
riding-boots	چکمه سوارکاری	coat	کت
shorts	زیر شلواری کوتاه	overcoat	پالتو
pull-over	زیر پوش کشاف	raincoat	بارانی
scarf	شال گردن	trousers	شلوار
gloves	دستکش	pants	زیر شلواری
dressing-gown	لباس خانه	vest	حلیقه
pyjamas	پیژامه	shirt	پیراهن
bathing-suit	مايو	sleeve	ستین
slippers	کفش سرپائی	cuff	سر آستین
shoe-laces	بند کفش	tie	کراوات
button	تکمه	bow-tie	پاپیون
button-hole	حای تکمه	collar	یقه
stud	تکمه سردست	belt	کمر بند
pocket	حیب	braces	بند شلوار

تعریف درواب



براساس تحقیقات روانشناسی

Dream Interpretation

۱ - جانوران و گیاهان بومی

Aborigines
To see: you will be able to pay your debts

هرگاه در خواب جانوران و گیاهان بومی ببینید، حاکی از آن است که قادر خواهد شد قروض خود را بپردازید.

۲ - تمساح

Alligator
To see in a Zoo: foretells a short journey.

اگر در خواب تمساحی را در باع وحش ببینید: مسافت کوتاهی برای شما پیشگوئی میشود.

To be attacked by an alligator: you will be ridiculed.

اگر در خواب مورد حمله یک تمساح قرار گیرد: مورد مسخره و استهزاء قرار خواهد گرفت.

ادامه در شماره آینده



پسرانه



بوگزیده سخنان بزرگان

مجازات دروغگو این نیست که کسی به حرف او ایمان ندارد بلکه آنست که او نمیتواند به حرف دیگران ایمان داشته باشد.

(جرج برنارد شاو)

The liar's punishment is not that he is not believed but that he can not believe anyone else.

دردنگترین زخم در دنیا، جراحتی است که به وجودان وارد می‌آید.

(جان آلیس لارز)

The most painful wound in the world is a stab of conscience.

گستاخی تقلیدی است که مرد ضعیفی از توانایی و قدرت میکند.

Rudeness is a weak man's imitation of strength.

زن باید نابغه باشد تا شوهر خوبی بوجود آورد.

A woman must be a genius to create a good husband.

هرچقدر که ما زیادتر رفقاء ایمان را دوست داشته باشیم کمتر به آنها تملق

میگوئیم.

(مولیر)

The more we love our friends, the less we flatter them.

ادامه در شماره آینده



هوش خود را بازهمایی



۱ - چه شهری است که در دو قاره قرار دارد؟

Which city, lies in two continents?

۲ - چه حیوانی از همه تندتر میدود؟

What is the fastest running animal?

۳ - چه مخلوقی روی کره زمین از همه آهسته‌تر حرکت میکند؟
What is the slowest moving creature on earth?

۴ - آیا میدانید زبان انگلیسی چند لغت دارد؟
How many words are there in english language?

۵ - آیا حشرات مفرز دارند؟

Do insects have brains?

حواب در پایان کتاب.





موضوع! بن شماره

چه چیزی زن و دختر را دوست داشتنی می‌سازد؟

What makes A woman or a girl lovely?

Men usually choose beautiful women but is it enough for a woman to be only beautiful? The answer is no. Beauty should be accompanied by other qualities to make a woman lovely. Some of these qualities are: virtue, truthfulness, understanding, animation and integrity.

Beauty may have two aspects: positive and negative. If a woman takes advantage of the positive aspect of her beauty, she can attain the happiness, but if she takes advantage of negative aspect of her beauty, it will become, the cause of her adversity.

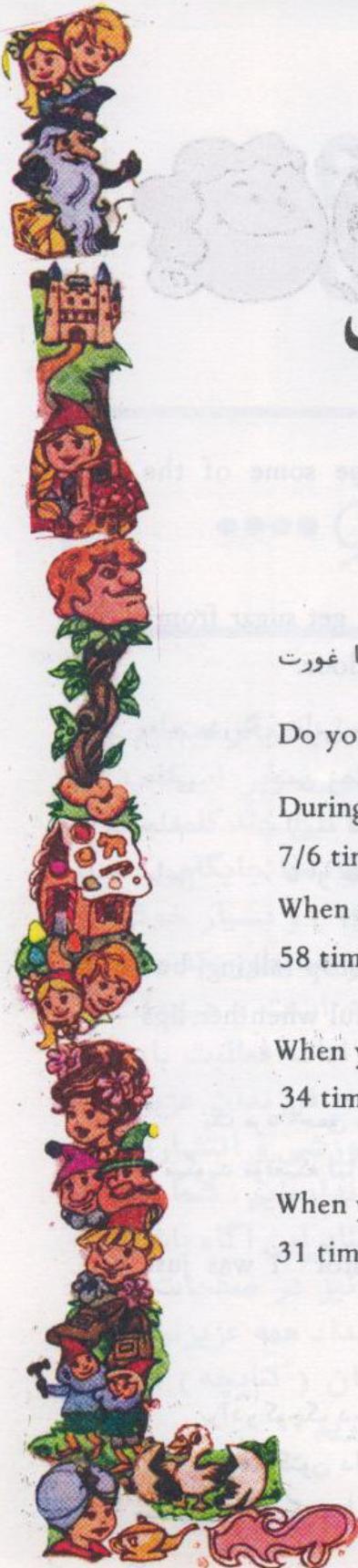
It is true that men are looking for beauty, but women should be in mind that men prefer chaste women whatever her face may be.

مردان معمولاً "دختران زیبا را انتخاب می‌کنند اما آیا برای یک زن فقط کافی است که زیبا باشد؟ جواب منفی است. زیبائی باید با صفات دیگری همراه باشد تا زن را دوست داشتنی بسازد. بعضی از این صفات عبارتند از: عفت و پاکدامنی، صداقت و راستگوئی، فهم، بشاشت، راستی و درستی. زیبائی ممکن است دوچندنه داشته باشد: مثبت و منفی اگر زنی از جنبه مثبت زیبائی اش استفاده کند میتواند به سعادت نایل شود اما اگر او از جنبه منفی زیبائی اش استفاده کند آن زیبائی باعث بدبهختی وی خواهد شد.

درست است که مردان بدبال زیبائی می‌روند، اما زنان باید درنظر داشته باشند که مردان زنان پاکدامن و عفیف و باعصمت را برتری میدهند حال هرچه که قیافه آنها ممکن است باشد.



معلومات عمومی



آیا میدانید در شب‌نمره در حالات مختلف چند بار آب دهان خود را غورت
میدهید؟

Do you know how often you swallow in different cases?

During a full night's sleep:

7/6 times per hour

When you eat your lunch:

58 times per 10 minutes

When you sit and make yourself busy with reading:

34 times per hour

When you lie down and stay awake:

31 times per hour

۱ - هنگام خواب کامل

۷/۶ دفعه در ساعت

۲ - هنگام غذاخوردن

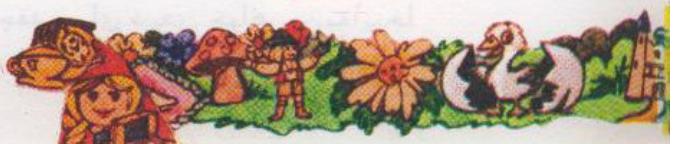
۵۸ دفعه در ۱۰ دقیقه

۳ - هنگام نشستن و مطالعه کردن

۳۴ بار در ساعت

۴ - هنگام درازکشیدن و بیدار ماندن

۳۱ بار در ساعت



بخش تفریحی

لطیفه‌های کوتاه خنده‌دار

Teacher in school: Johnny, can you name some of the products of the west india?

Johnny: I don't know, teacher.

Teacher: of course, you do, where do you get sugar from?

Johnny: borrow it from the neighbour next door.

علم مدرسه: جانی، آیا میتوانی بعضی از محصولات غرب هندوستان را نام ببری؟

جانی : من نمیدام آقای معلم .

علم : البته شما میدانید، شما شکر را از کجا تهیه میکنید ؟

جانی : ما از خانه پهلوئی قرض میکنیم .

A foolish man tells to talkative woman to stop talking, but a wise man tells her that her face is very beautiful when her lips are closed.

یک مرد احمق به یک زن وراج میگوید حرف را بس کند ولی یک مرد عاقل به او میگوید موقعیکه لبانش بسته باشد صورتش بسیار زیباست .

"the girl's little brother said to her sister's suitor" I was just thinking, you come to see my sisterso much.....

Don't you have a sister of your own?

برادر کوچک دختر به خواستگار خواهرش گفت :

من هم اکنون داشتم فکر میکردم که شما چقدر برای دیدن خواهر من مهاینجا میآید مگر شما خودتان خواهر ندارید ؟



به نام خدا



فرزند چند کتابه باش ...

سلام . برای اینکه بیشتر با هم آشنا شویم و پیوند دوستی با یکدیگر بیندیم چند کلمه برایت می نویسم اگر خواستی بیشتر درباره کتابهای سوپر اسکوب ۴۸ داستان و فعالیتهای ما بدانی لازم است با ما مکاتبه بکنی و اما این چند کلمه
مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوب ۴۸ که در میان خانواده‌ها جایگاهی بسیار نیکو دارد تا حال ده جلد انتشار یافته است . (خرداد ۱۳۶۰) و بسیار خوشحال هستیم که توانسته‌ایم هر روز بر کوشش خود بیافزائیم و همانطور که مشاهده می‌کنید از جلد اول تا جلد دهم راه ما کامل شدن بوده است و هیچوقت از حرکت بازنمانده‌ایم چون پشتیبان ما شما بوده‌اید . برای ادامه فعالیت بار تمام مشکلات را بر دوش داریم اما فقط نامه‌ها و نوشته‌های شما فرزندان عزیز بوده است که دلگرمی برای کارکنان این سازمان فرهنگی و آموزشی و انتشاراتی را فراهم ساخته است و تا حال هرگز خستگی را بخود راه ، نداده‌ایم . شما که این کتاب را در پیش رو دارید کامل نیست و آغاز راه ماست بنابراین آگاه باشید که ما سعی کردیم نقاشی‌ها و سایر آثار فرزندان عزیز را نیز در صفحات کتاب بیاوریم و این برنامه ماست که برای پرورش ذوق و استعداد همه عزیزان دنبال خواهیم کرد و از کتاب جلد یازدهم صفحاتی را زیر عنوان (کتابچه) خواهیم داشت که بهترین آثار فرزندان عزیز را با عکس در آن می‌اوریم .

شما از همین امروز مشترک مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوب بشوید و
ده جلد آنرا که تا امروز منتشر شده است فراهم کنید اگر در محلهتان کتابهای ما
نبود بدآیید که نایاب شده است بما بنویسید تا شما را راهنمایی کنیم چگونه این
مجموعه‌ها را تهیه کنید و یا از کتابفروشی‌ها، اسباب‌بازی فروشیها و
فروشگاههای کودک بخواهید. فرزندان عزیز شما میتوانید با این آدرس با ما
مکاتبه کنید: تهران صندوق پستی ۴۱/۳۵۱۱، ۴۸ داستان - هیئت تحریریه

بامید موقیتهای روزافزون - هیئت تحریریه



بچه‌های عزیز

اگر به فروشندها و نهایندگان ۴۸ داستان دسترسی ندارید.

برای تهیه مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوب ۴۸ داستان بطریقه زیر عمل کنید.

برگ درخواست:

نام _____ نام خانوادگی _____ سن _____ شغل _____

تفصیل اشتراک مجموعه داستانهای ناطق سوپر اسکوب ۴۸ داستان را دارم و مبلغ _____ ریال

وسیله پست‌سفارشی چک بانکی که رسید آن پیوست هیباد فرستادم لطفاً کتاب شماره _____

برای من بفرستید _____

به نشانی _____

یادداشت:

حساب‌جاري شماره ۴۹۹ بانک صادرات شعبه ۲۸۶۰ خیابان مصدق استگاه تلویزیون تهران

جواب بخش سرگردیها

۱ - استانبول یکانه شهری در دنیاست که قسمتی از آن در قاره اروپا و قسمت دیگری از آن در قاره آسیا قرار دارد.

۲ - یوزپلنگ از همه حیوانات سریعتر میدود و سرعت او ۷۰ مایل (حدود ۱۱۶ کیلومتر) در ساعت است.

۳ - حلزون از تمام مخلوقات روی زمین آهسته‌تر حرکت میکند و سرعت آن هر سه هفته یک مایل (حدود ۱/۶ کیلومتر) میباشد.

۴ - در حدود ۳۰۰۰۰۰ لغت دارد.

۵ - بله، اغلب حشرات دارای مغز هستند و مغزانها از دو قسمت تشکیل شده است.



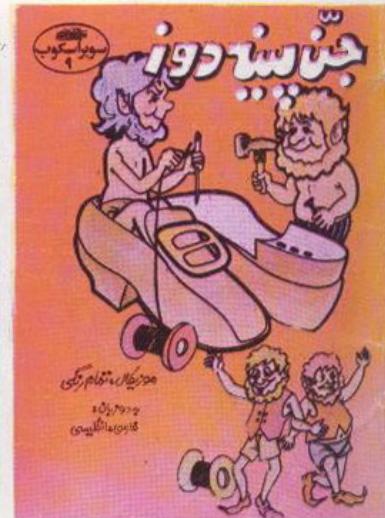
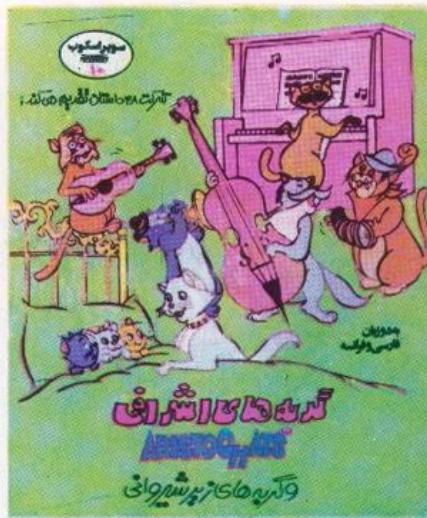
سپرسکوپ
SUPERSCOPE

شرکت ۴۸ داستان

شما جوانان عزیز

با استفاده از همچو عکس آثار عالی و چشمگیری
سپرسکوپ ۴۸ داستان

بازی‌لئید، تفریح سالم داشته باشید، علم
بیاموزید، آموزش به بینید و هوش و استقلال
خورا رضویت کنید



بهه های عزیز در صورتیکه نوار شما از نظر ضبط احتفالاً اشکالی داشت، میتوانید به فروشگاهی که آن را خریده اید مراجعه کرده و آن را مجاناً تعویض نمائید.



افق آینده کشومان در سیما نوباوگان ترسیم یافته است. برای بی افکندن آینده‌ای نو و روشن باید انسانهایی پرورش یابند که با شکوفایی استعدادها و باروری قابلیت‌هایشان باز رسالت بس خطیری را برداشند. ما با احساس وظیفه اجتماعی خویش در مقابل این نسل آینده‌ساز گامی تازه در جهت تعلیم و تربیت نوباوگان برداشته‌ایم برای نخستین بار در ایران با انتشار سری مجموعه‌های ناطق سوپراسکوب ۴۸ داستان کوشیده‌ایم با این شیوه آموزشی نوعی اعلاوه بر افزایش سطح فرهنگ نونهالان و دانش‌آموزان کشور سرگرمی آموزنده‌ای نیز برای آنان فراهم اوریم مجموعه داستانهای این سازمان بدوزبان فارسی و انگلیسی تهیه شده و نمایشنامه هر یک از داستانها نیز بین دوزبان بر پشت و روی هر نوار جداگانه ضبط و اجرا شده است که این شیوه تازه آموزش کمک بسیار موثری در فراگیری زبان انگلیسی کودکان و نوجوانان خواهد نمود.

داستان شماره ۱: گالیور در جزیره کوتوله‌ها

داستان شماره ۲: پری کوچولوی دریائی

داستان شماره ۳: هاجرای سندباد

داستان شماره ۴: پینوکیو

داستان شماره ۵: سفیدبرفی و آینه جادوئی

داستان شماره ۶: گرگ بد گنده

داستان شماره ۷: غنچه گل سرخ

داستان شماره ۸: تام انگشتی فسقی

داستان شماره ۹: جن پینه نوز

داستان شماره ۱۰: گربه‌های اشرافی و گربه‌های زیرشیروانی

داستان شماره ۱۱: سیندرلا دختر یتیم

تلفن‌های شرکت ۴۸ داستان ۴۱۲۳۴ - ۸۹۴۴۹۴ - ۸۹۴۴۴۳ صندوق پستی ۳۵۱۱/۴ خیابان مصدق جنب
فروشگاه قدس کوچه پزشک شماره ۱۳

مجموعه داستانهای ناطق سوپراسکوب ۴۸ داستان در اختصار شرکت ۴۸ داستان شماره ثبت ۳۶۵۰۰
قیمت هر کتاب با نوار کاست در سراسر کشور ۵۰۰ ریال